

اخوان الشیاطین و ردپای فرنگیان

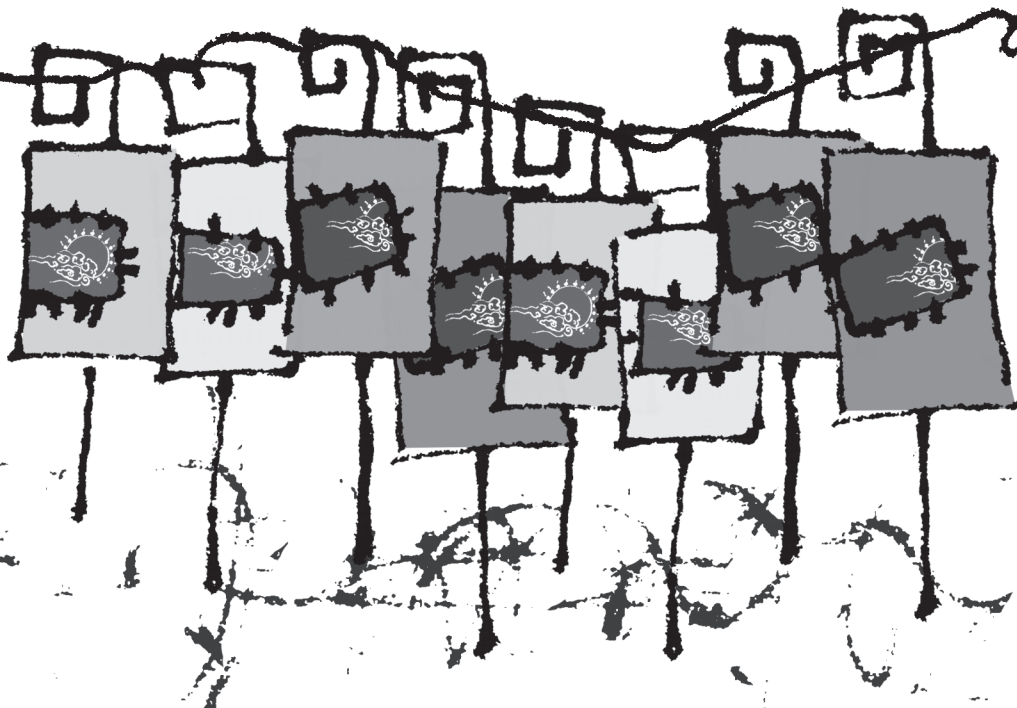
جستاری کوتاه در تحریف و انحراف آموزه‌های عرفانی

اشاره

گرایش‌های عرفانی و ریشه آن یعنی خداجویی، خداپرستی و خدادوستی، امری فطری است. آن سان که در همه ادیان الهی و مکاتب توحیدی در گذر زمان و سپری شدن حادثه‌ها، انحراف‌ها و کجی‌هایی وارد شده و پوستین فریبی مدعیان و شیادانی چون سامری‌ها بر چهره حقیقت ناب افتاده. مسیر معرفت و عرفان اسلامی نیز طی ۱۴ قرن در فراز و نشیب‌های گوناگونی قرار گرفته و از تیغ خون چکان شیادان زمانه در امان نمانده است. اگر چه همواره پیروان اسلام ناب در تبیین راستی و کجی، سره و ناسره، راه و بیراهه و حق و باطل، دار بر دوش تا پای جان، مصباح درخشان معرفت و عرفان اسلامی را برافروخته و روشن نگاه داشته‌اند، اما در میان غوغا و هیاهوی شیادان همپایه ساکنان ثروت و قدرت، برافراشتن بیرق حقیقت و معرفت کاری است که جز از فانیان درگاه حضرت عشق و شیادیان حریم کوثر و کتاب برنخواهد آمد. آنچه پیش روست، جستاری است کوتاه از روند تحریف و انحراف در آموزه‌های عرفانی از صدر خلقت آدم تا رسالت حضرت خاتم و از زمان پیشینیان تا عهد آخر الزمان که توسط استاد علامه محمدتقی مصباح یزدی ارائه شده است.



علامه استاد مصباح یزدی





تحریف ادیان آسمانی

عرفان یعنی شناخت خدا، اما نه غایبانه و از راه عقل و برهان، بلکه با قلب و دل، و رؤیت حضور او در عمق روح و جان.

راه‌هایی که خداوند متعال برای تکامل بشر و رفع نیازهای مادی و معنوی او به صورت «دین» و «شریعت» به وسیله انبیا نازل فرموده است به تدریج در طول زمان به واسطه عوامل گوناگون دچار انحراف‌ها و تحریف‌هایی شده است.

ادیانی که انبیای عظام علیهم‌السلام برای مردم آورده‌اند، همه دین توحیدی بوده و ما در عالم، دین آسمانی غیر توحیدی نداشته‌ایم. آنچه امروزه به صورت شرک‌های مختلف دیده می‌شود همگی ساخته دست انسان‌ها است.

حقیقت «عرفان» نیز که همان روح و مغز دین است، در ابتدا از طرف انبیا برای راهنمایی و هدایت بشر و ارضای حس فطری عرفانی آورده شده، اما به تدریج در طول تاریخ دست‌خوش تحریف‌ها و انحراف‌هایی گردیده است.

تاریخ ادیان نشان می‌دهد که در قدیمی‌ترین ادیان شناخته شده، عناصر عرفانی وجود داشته است. در ادیان هندی، از هندوئیسم، بودیسم، مذاهب جوکی (مرتاضان هندی و پیروان فلسفه یوگا) و سایر مشتقات مذهب هندی، نوعی گرایش به عرفان وجود داشته است. این مطلب حتی در مورد یهودیت نیز که پیروان آن در بین همه ادیان، بیش از همه گرایش به مادیات دارند صادق است. در میان مسیحیان نیز فرقه‌هایی که گرایش‌های عرفانی داشته‌اند، بسیار زیاد بوده‌اند و اکنون نیز نسبتاً فراوان هستند. بنابراین در مذاهب معروف دنیا، اعم از مذاهب ابراهیمی، و مذاهبی نظیر هندوئیسم و بودیسم که به صورت آیین‌های بت‌پرستی در آمده‌اند، گرایش‌های عرفانی وجود داشته و بزرگان‌شان کسانی بوده‌اند که در راه تکامل معنوی و عرفانی، ریاضت‌هایی کشیده‌اند و زحماتی متحمل می‌شده‌اند. تا به آن کمال روحی و معنوی نایل شوند. اصولاً یکی از علل مهم تجدید نبوت‌ها نیز وقوع همین تحریف‌ها و انحراف‌ها در ادیان آسمانی بوده است.

عمد و سهو در تحریف ادیان

بسیاری از تحریف‌هایی که در ادیان رسمی و آسمانی واقع شده، عمدی و آگاهانه و از جانب دانشمندان همان دین بوده است. به تصریح قرآن، بسیاری از تحریف‌ها در دین، عمداً و عالمانه صورت گرفته است. البته در مواردی نیز این مسأله ناخواسته و سهوی بوده است؛ برای مثال، گاهی نسخه‌هایی پاک شده، و یا در ترجمه، مطلب درست منتقل نشده است،

و مواردی از این قبیل. از این رو به جز قرآن کریم که خداوند خود مصون ماندن آن را از تحریف ضمانت فرموده است، سایر کتاب‌های آسمانی دست‌خوش تحریف‌های فراوانی واقع شده‌اند. امروزه از کتاب حضرت نوح و ابراهیم علیهما‌السلام هیچ اثری در دست نیست و نمی‌دانیم چه بر سر آن‌ها آمده است.

عرفان‌ها و تعالیم عرفانی موجود را نیز که برگرفته از ادیان الهی است - یا به تعبیری، روح و محتوای اصلی آن‌ها برگرفته از ادیان آسمانی است - نباید حقیقت محض و عاری از هر گونه تحریف و آموزه‌های خرافی و باطل دانست. از قرآن که بگذریم، در تعالیم اسلام در مجموع، تحریف‌ها و انحراف‌های مهم و متعددی پدید آمده و امروزه شاهدیم که چه در زمینه مسایل نظری و چه در ابعاد عملی اسلام، اختلاف‌های بسیاری میان طوایف مختلفی که خود را به اسلام نسبت می‌دهند، وجود دارد.

دو نمونه از انحراف در صدر اسلام

هنگامی که در زمان پیامبر خدا (ص) آیاتی در باره عذاب قیامت و مشکلات عالم آخرت نازل شد، عده‌ای تصمیم گرفتند که به نوعی، دنیا و لذایذ آن را بر خود حرام کنند. در میان آنان یکی هم عثمان بن مظعون بود که با خود عهد کرد از آن پس در گوشه‌ای مشغول عبادت شود و تا پایان عمر با زنان معاشرت نکند. وی مسلمانان معتقد و متدین بود و بعدها به مقامات بالاتری در اسلام و ایمان نیز رسید، اما در آن مقطع چنین تصمیمی گرفته بود. همسرش از بستگان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و به منزل آن حضرت رفت و آمد داشت. در یکی از روزها که به دیدن یکی از همسران آن حضرت آمده بود، سر و وضعی ژولیده و به هم ریخته و نامرتب داشت. همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: این چه سر و وضعی است؟ همسر عثمان بن مظعون در پاسخ گفت: مدتی است شوهرم به من اعتنایی ندارد؛ بنابراین خودم را برای چه کسی آراسته کنم؟ همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرسید: مگر چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: شوهرم مشغول عبادت شده و از من کناره گرفته است. این خبر به گوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید. آن حضرت عثمان را خواستند و به او فرمودند: این کارها برای چیست و چرا چنین رویه‌ای در پیش گرفته‌ای؟ عثمان گفت: از هنگامی که آیات عذاب نازل شده است، دیگر در ناشاطبی برای التذاذ از زندگی دنیا باقی نمانده است و ما تصمیم گرفته‌ایم با مشغول شدن به عبادت و کم کردن خور و خواب و ترک آمیزش با همسرانمان کاری کنیم که شاید از عذاب‌ها

و سختی‌های آخرت و جهنم نجات پیدا کنیم. حضرت فرمودند: شما در اشتباه هستید، من که پیامبر شما هستم و خداوند مرا الگوی زندگی شما قرار داده است آیا این گونه رفتار کرده‌ام؟ آیا من همیشه روزه می‌گیرم؟ از همسرانم کناره‌گیری می‌کنم؟ آیا من غذای خوب نمی‌خورم؟ و حال آن که من به عنوان پیامبر و الگوی شما، روزی را روزه می‌گیرم و روزی را افطار می‌کنم، ساعتی را در مجالست با همسرانم می‌گذرانم و ساعتی را به عبادت خدا می‌پردازم. شما اگر تابع من هستید، باید از رفتار من الگو بگیرید، نه این که روشی را از پیش خود اختراع کنید.

با این سخنان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا عثمان بن مظعون از آن طریقه باطل دست برداشت و شیوه زندگی خود را طبق سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تغییر داد. ۲ نمونه دوم مربوط به زمان حکومت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره شخصی به نام «حسن بصری» است که از مشایخ مهم متصوفه به شمار می‌رود و بسیاری از صوفیه خود را به او نسبت می‌دهند و تصوف در اسلام تقریباً با وی آغاز می‌شود.

هنگامی که آتش فتنه «جمل» در بصره به وسیله طلحه و زبیر روشن شد و آن حضرت برای مقابله و جنگ با آنان به بصره لشکرکشی کرد، پیش از شروع جنگ، حسن بصری قصد عزیمت از بصره را نمود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: چرا به جنگ نمی‌آیی؟ پاسخ داد: من عبادت خدا را دوست دارم و می‌خواهم به عبادت مشغول باشم. حضرت فرمود: جهاد در راه خدا هم عبادت است. گفت: ندایی شنیدم که می‌گفت: «القاتل و المقتول کلاهما فی النار»؛ یعنی طرفین جنگ، کشته و کشته شده، هر دو در آتشند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: آیا آن ندا کننده را شناختی؟ گفت: نه. حضرت فرمود: او برادرت شیطان بود!

مگر هر صدای غیبی، وحی از جانب خدا است؟ انسان باید معیارش برای تشخیص، کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حسن بصری فرمود، ملاک در این‌جا این است که بر اساس *أطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم*، ۳ تو باید فرمان مرا که خلیفه بر حق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستم اطاعت کنی و به جنگ بیایی. با این همه، حسن بصری از اطاعت فرمان آن حضرت سر باز زد و به جنگ نیامد. ۴

گوشه‌نشینی؛ تفکری انحرافی و باطل

یکی از انحراف‌های مهم در باب عرفان



توجه قرار گیرد و متکامل گردد.

دو منشأ اصلی تحریف و انحراف

علت همه انحراف‌هایی که در عالم، از بدو پیدایش تا پایان آن، رخ داده و خواهد داد دو چیز بیش‌تر نیست و تمامی انحراف‌ها از این دو اصل ریشه می‌گیرد: یکی نادانی و دیگری هواپرستی. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: **أَمَّا بَدَأُ وَقَوِّعَ الْفِتْنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تَبْتَدِعُ**؛ سرمنشأ همه فتنه‌ها، پیروی از خواهش‌های نفس است، و احکامی که برخلاف شرع صادر می‌گردد.

بدعت‌گزاران کسانی هستند که یا منافعشان را در آن بدعت می‌بینند و از طریق آن به هوا و هوس‌هایشان می‌رسند، یا نیتشان خیر است و نمی‌خواهند انحرافی ایجاد کنند، ولی به سبب نادانی در دام انحراف گرفتار می‌شوند و امری خلاف کتاب و سنت را بنیان می‌گذارند.

در هر صورت تمام ملل دنیا به این دو عامل انحراف مبتلا بوده و هستند و مسلمانان نیز از این قاعده مستثنا نبوده و نیستند. در عرفان نیز کسانی دانسته و آگاهانه امور باطلی را از پیش خود اختراع کرده و کسانی هم در اثر جهل و بی‌اطلاعی، این روش‌های باطل را پذیرفته و از آن‌ها تبعیت کرده‌اند. این روش‌های باطل تدریجاً در طول قرن‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و تا آن‌جا رسیده که ما امروزه شاهد فرقه‌ها و مرام و مسلک‌های مختلف و متنازعی هستیم که هر یک دیگری را نفی می‌کند و مدعی حق بودن خود و باطل بودن دیگران است. در این میان، فعالیت و حرکتی برای تمیز حق از باطل کم‌تر صورت می‌گیرد و هر کس به آنچه در دست دارد و پسندیده است دل خوش کرده و به همان اکتفا می‌کند. در این معرکه معمولاً تعصبات قومی و فرقه‌ای حرف اول را می‌زند و هر فرقه‌ای با حمایت و تبعیت از مرام و مسلک خویش، سایر مرام‌ها و فرقه‌ها را تخطئه می‌کند. در حالی که اگر اینان به راستی طالب حقیقت و تقرب به حق متعال هستند، باید با روشی صحیح، حق را از باطل و سره را از ناسره جدا کنند تا هم خودشان از گمراهی نجات یابند و هدایت شوند و هم اسباب ضلالت و انحراف دیگران را فراهم نیاورند.

تحلیلی از عوامل انحراف در باب عرفان

در نگاهی دیگر می‌توان انحراف و انگیزه‌های آن در مسایل مربوط به عرفان را به سه بخش تقسیم کرد. یک بعد این مسئله مربوط به بنیان‌گذاران و پرچمداران فرقه‌های باطل و انحرافی است که در اصطلاح «قطب» نامیده می‌شوند. بعد دیگر مربوط به اهداف و انگیزه‌های کسانی

– که از امتثال حسن بصری آغاز شده و عثمان بن مظعون نیز ابتدا چنین برداشت ناروایی کرده بود – این است که عده‌ای فکر می‌کنند عرفان به معنای دست‌شستن از زندگی دنیا و کناره‌گیری از مردم و جامعه و گوشه‌ای نشستن و عبادت کردن و ذکر گفتن است. همان‌گونه که در روایات آمده و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده، انسان اگر در شبانه‌روز، شب‌هنگام که همه خاموشند و در خوابند، ساعتی را برای توجه به خدا اختصاص دهد بسیار خوب است، آن هم به این شرط که مزاحم با تکلیف و اجتناب نباشد. اگر کسی راست می‌گوید و خیلی علاقه‌مند است به خدا توجه کند، نیمه‌های شب و دو ثلث از شب گذشته، از بستر گرم برخیزد، نماز بخواند و سر به سجده بگذارد و در آن حال توجهش را از همه چیز قطع کند و دلش را تنها متوجه خدا نماید. علاوه بر این باید توجه داشت که همه زندگی نیز شب زنده‌داری نیست. اسلام دستور نمی‌دهد شب تا صبح احیا بگیر و سپس صبح تا شب را به خواب و استراحت بپردازد! اگر چنین باشد پس انسان چه وقت به کسب علم و دانش بپردازد؟ چه وقت جهاد کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید؟ کسب مال حلال و تأمین زندگی خود یا رسیدگی به مستمندان و درماندگان چه می‌شود؟ آیا عرفان به معنای شب تا صبح عبادت کردن و صبح تا شب لم‌بیدن و آرمیدن و دل خوش داشتن به گناه نکرده است؟! به فرض که با پیش گرفتن چنین رویه‌ای هیچ معصیتی از انسان صادر نشود، آیا این گناه نکردن ارزش محسوب می‌شود؟ کسانی که چنین رویه‌هایی در عرفان دارند، بعضاً مرام و مسلکشان این‌گونه است که می‌گویند، پس از چند صباحی این‌گونه عبادت کردن و معصیت نکردن، فرد واصل الی الله می‌شود و به مقام «انسان کامل» می‌رسد و به حقیقت حق نایل می‌گردد. در این‌جا است که از عالم تکلیف گذر می‌کند و همه چیز برای او تمام می‌شود و دیگر هیچ تکلیفی متوجه او نیست! به راستی آیا چنین است؟! اگر مسئله به این سادگی بود پس چرا خود ائمه و انبیاء علیهم‌السلام که راه را بهتر از ما می‌دانستند، خود را به آب و آتش می‌زدند؟ اگر چنین بود، امام حسین علیه‌السلام به جای آن‌که به کربلا بیاید و خود و عزیزانش کشته شوند و اهل بیتش به اسارت بروند، به گوشه‌ای می‌رفت و فقط عبادت می‌کرد و ذکر می‌گفت؛ پس چرا چنین نکرد؟!!

بانگاه به رفتار و زندگی اهل بیت علیهم‌السلام درمی‌یابیم که راه کامل شدن و به حقیقت رسیدن این نیست، بلکه سیر و سلوک باید همه جانبه باشد و در آن، همه ابعاد وجودی انسان مورد

است که از این سردمداران حمایت می‌کنند و با انواع وسایل و ترفندهای مالی و تبلیغاتی، دیگران را به طرف آنان سوق می‌دهند. بعد سوم مسأله مربوط به کیفیت به دام افتادن افراد ساده‌لوح است و این‌که چگونه است کسانی که خودشان حسن نیت و انگیزه‌های صحیح دارند، به دام مدعیان دروغین و فریب‌کاران می‌افتند.

درباره سردمداران این فرقه‌ها باید بگوییم که انگیزه اصلی اینان همان انگیزه‌ای است که بسیاری از منحرفان و اتباع شیطان را در طول تاریخ به دام انداخته و موجب پیدایش ادیان و مذاهب مختلف شده است. همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم و قرآن کریم نیز مؤید این مطلب است، بسیاری از اختلاف‌ها در ادیان، از ناحیه دانشمندان و علمای آن ادیان، و با انگیزه‌ها و اغراض شخصی و دنیوی ایجاد شده است.

انگیزه اصلی این سردمداران در ایجاد این بدعت‌ها و تحریف‌ها را می‌توان در دو امر خلاصه کرد: یکی «جاه و مقام» و دیگری «مال و ثروت».

انگیزه بسیاری از کسانی که به تأسیس آیین‌ها و فرقه‌های جدید اقدام می‌کنند، این است که بتوانند از اموال مردم استفاده کنند. آنان می‌کوشند به بهانه‌ها و از طرق مختلف، مردم و به ویژه ثروتمندان را جذب خویش کنند و از مال و ثروت آن‌ها به نفع خودشان بهره‌برداری نمایند.

انگیزه دوم، یعنی «جاه و مقام»، نسبت به انگیزه دوم بالاتر و برتر است. بسیاری از افراد تحت تأثیر این انگیزه دست به ایجاد فرقه‌ها و آیین‌های جدید زده‌اند و عطش ریاست و محبوبیت و شهرت، آن‌ها را به ایجاد بدعت و تحریف در تعالیم دینی واداشته است.

حب جاه و مقام و عطش ریاست و شهرت و محبوبیت از جمله غریزی است که حتی در نفوسی که در مراحل عالی کمال انسانی هستند، وجود دارد و ریشه کن کردن آن بسیار دشوار است.

در نوع افراد معمولاً این‌گونه است که کنترل شهوات حیوانی نظیر خور و خواب و غریزه جنسی، آسان‌تر از کنترل قوه خشم و غضب است. کم نیستند کسانی که در کنترل قوای شهوانی خود موفقند اما در تسلط بر خشم و غضب خویش توفیق چندانی ندارند و هنگام غضب، کارهایی بسیار ناروا انجام می‌دهند و سخنان و کلماتی به‌غایت زشت بر زبان می‌رانند. اما دشوارتر از این دو، تحت کنترل درآوردن میل و علاقه به ثروت و مال‌اندوزی است. در روایات آمده است: **يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَيَسْبُ مَنَّهُ اثْنَانِ الْحِرْصُ**

عَلَى الْمَالِ وَالْحَرَصُ عَلَى الْعُمْرِ؛ آدمی زاده پیر می‌شود در حالی که دو خصصت در او جوان می‌شود: حرص بر مال و حرص بر عمر (ادامه حیات)

انگیزه جاه و مقام گاهی باعث می‌شود کسانی دست به دین‌سازی و اختراع مذهب و فرقه بزنند تا مریدان و پیروان و طرفدارانی پیدا کنند و مورد تکریم و تعظیم آنان واقع شوند. طبیعتاً هر چه احترام و تکریم و تعظیم پیروان و مریدان بیش‌تر باشد، این خواسته و غریزه آنان نیز بیش‌تر ارضا می‌گردد و نقطه اوج ارضای این خواسته آن‌جا است که اینان در چشم مریدان تا مقام الوهیت و خدایی بالا روند.

بنابراین انگیزه جاه‌طلبی بزرگ‌ترین عاملی است که افرادی را وادار می‌کند دین و مذهب جدید بسازند و فرقه و مسلکی تازه ابداع نمایند. این افراد به دنبال آن هستند تا پیروانی پیدا کنند که آنان را تا حد پرستش تعظیم و تکریم کنند. کسانی که به چنین جنونی مبتلا هستند، حاضرند سعادت مردم را فدای این خواسته شیطانی خویش کنند. طبیعی است که چنین افرادی به آسانی تسلیم حق نمی‌شوند و زیر بار دلیل و برهان نمی‌روند. آنان مقصودی دارند که همه برهان‌ها و دلیل‌ها باید در راه آن فدا گردد. این تشنگان مقام و ریاست و تعظیم و تکریم، برای ساختن معبد الوهیت و خدایی خویش حاضرند تمامی حقایق را در این معبد ذبح کنند.

ثروت و قدرت؛ طعمه شیادان و مدعیان عرفان

روش‌هایی که دین‌سازان و اختراع‌کنندگان مذاهب و فرقه، برای جذب افراد و رسیدن به مقاصد خویش در پیش می‌گیرند کم و بیش مشابه است. آنان در ابتدا سعی می‌کنند افرادی از ثروتمندان و سرمایه‌داران را به دام بیندازند و جذب کنند. طبیعی است که به راه‌انداختن چنین دم و دستگاه و تشکیلاتی نیاز به پول و امکانات و تأمین منابع مالی دارد. برای جذب مردم به یک مذهب اختراعی نمی‌توان به زور و فشار متوسل شد، بلکه باید از طریق تبلیغ و تطمیع وارد شد و تبلیغ و تطمیع نیز نیازمند برخورداری از امکانات مالی است؛ بنابراین یکی از اولین کارهای بنیان‌گذاران مذاهب اختراعی و ساختگی، جذب کسانی است که امکانات مالی و ثروت نسبتاً خوب و قابل‌اعتنایی دارند.

اما برای جذب این ثروتمندان باید از چه راهی وارد شد؟ پاسخ این است: با استفاده از احساسات دینی و گرایش‌های عرفانی که در فطرت انسان ریشه دارد.

یکی از بهترین راه‌ها و شیوه‌ها این است که به مردم بقبولانند که می‌توان از راه‌های بسیار

ساده و تلاش و کوششی اندک به مقام‌های عالی عرفانی دست یافت. طبع بشر راحت طلب است و انسان پیوسته این هوس خام را در سر می‌پروراند که با کم‌ترین زحمت، به بهترین و بیش‌ترین نتیجه برسد. این قضیه در مورد عرفان و نیل به مقامات عرفانی نیز صادق است و کسانی که به دنبال راهی هستند که پیمودن آن بسیار آسان باشد و یک شبه همه مسایل را حل کند و آنان را به قله‌های رفیع مقامات عرفانی برساند! افرادی سودجو و فرصت‌طلب نیز با دست گذاشتن بر روی همین رگ خواب آدمی، به سوء استفاده از افراد می‌پردازند. آنان می‌گویند ما راهی را به شما نشان می‌دهیم که در کم‌ترین زمان ممکن و با تحمل کم‌ترین دشواری، شما را به سر منزل مقصود می‌رساند؛ و آن راه این است که با یک «قطب واصل الی الله» بیعت کنید و دست در دست او بگذارید. تنها با یک دست دادن و دست بوسیدن همه مسایل حل می‌شود و تمام درهای عالم معنا و ملکوت و بهشت به روی شما گشوده می‌شود! نیازی نیست سال‌ها ریاضت بکشید و خود را به رعایت واجبات و محرمات و اجرای دقیق ضوابط و احکام شرع ملتزم سازید، فقط کافی است با جناب قطب بیعت کنید و جناب ایشان دستی بر سر شما بکشند! اگر چند روزی هم تأخیر شد نگرانی به خود راه ندهید و مطمئن باشید که به زودی به مقامات عالی عرفانی نایل خواهید شد!

اگر به راستی انسان بتواند از این طریق به عالی‌ترین مقامات عرفانی برسد، دیگر بهتر از این چه می‌خواهد؟! از تکاب هر فسق و فجوری آزاد است و چاره‌اش فقط یک بیعت است! حداکثر این است که شب‌های جمعه هم در حلقه ذکر شرکت نموده و سالی یک مرتبه هم به زیارت قطب مشرف شوید؛ پس از آن دیگر کار تمام است و هیچ مشکلی نیست و خیالتان از بابت همه چیز کاملاً راحت و آسوده باشد!

کم نیستند ثروتمندانی که ثروت‌ها و دارایی‌های کلانی را با چپاول و ظلم و غصب حقوق دیگران به چنگ آورده‌اند و برای کاهش تنش‌های روحی و خلاصی از عذاب وجدان، دلشان می‌خواهد ثروتشان سر جای خود محفوظ باشد و تنها با پیش‌کش کردن اندکی از آن به پیشگاه قطب، جبران مافات نموده، عارف و واصل به حق گردیده و یک شبه تمام عوالم و مقامات عرفانی را درنوردیده و به مقام «فی‌مقعد صدق عند ملیک مقتدر» نایل گردند!

متأسفانه این شیوه بسیار کارگر بوده و بخصوص در مورد دو طایفه بسیار مؤثر واقع شده است: یکی همین ثروتمندانی که وصفشان رفت، و دوم، صاحب منصبانی که عمری بر

مردم ستم روا داشته‌اند و به دنبال مستمسکی برای آرامش روح خود می‌گردند. این مسأله به ویژه در زمان‌های سابق بسیار دیده می‌شد که خوانین و رؤسای که با حمایت یا حکم دولت‌ها و حکومت‌ها بر مردم مسلط می‌شدند، ممکن بود در اعماق دلشان سوسویی از یک حس دینی وجود داشته باشد و به کلی منکر خدا و قبر و قیامت نشده باشند. اینان می‌خواستند هم خان بودن و ریاستشان محفوظ باشد و هم از عذاب الهی و آتش جهنم رهایی یابند.

مخترعان مذاهب و فرقه‌سازان همیشه سعی کرده‌اند طعمه‌های چرب و نرمی را از طایفه دوم به دام بیندازند. روش این شیادان برای این کار نیز این است که با تبلیغات و تلقین‌های مکرر، خیال این خوانین و رؤسا را از بابت ظلم‌ها و جنایت‌هایی که کرده‌اند آسوده سازند و آن‌ها را متقاعد کنند که اگر با قطب دست بیعت دهند و به جناب او ارادت ورزند و ذکر بگویند و سبیلی بلند بگذارند، همه مشکلاتشان حل می‌شود و در سلک اولیاء الله در خواهند آمد!

شیادان دین‌ساز هنگامی که این دو دسته، یعنی صاحبان ثروت و صاحبان قدرت را جذب کردند، ابزار خوبی برای به دام انداختن دیگر افراد در دست خواهند داشت. آنان با معرفی افراد فقیر به مریدان ثروتمند خود و حل مشکلات مالی و مادی ایشان، زمینه جذب این گونه افراد را فراهم می‌کنند. هم‌چنین کسانی که در منطقه سلطه و قدرت و حاکمیت رئیس و خانگی زندگی می‌کردند، برای آن‌که از آزار و اذیت و زورگویی‌های او نسبت به خود بکاهند، به فرقه و مسلکی که آن رئیس و خان اهل آن بود، می‌گرویدند؛ یعنی هم مسلک شدن با خان و وسیله‌ای برای در امان ماندن از شر او محسوب می‌شد. بدین ترتیب، جذب ثروتمندان و قدرتمندان در واقع مقدمه و زمینه‌ای برای به تور انداختن دیگران بود.

رد پای استعمار در عرفان‌سازی و ترویج صوفی‌گری

اگر تاریخ قرون معاصر جهان و تاریخ سده‌های اخیر ایران را مطالعه کنیم و پیدایش مذاهب و فرقه‌های مختلف را مورد بررسی و کاوش قرار دهیم، می‌توانیم دست قدرت‌های استعماری را در پشت صحنه تأسیس بسیاری



از این فرقه‌ها ببینیم. مطالعه اسرار پشت پرده این داستان، به خوبی عمق خطری را که از این ناحیه وجود دارد بر ملا خواهد ساخت. این مطالعه نشان خواهد داد که اگر نگوییم همه، تقریباً اکثر قریب به اتفاق این فرقه‌های جدید التأسیس از آبشخور یک «عرفان دروغین» تغذیه شده و سوءاستفاده کرده‌اند.

به عنوان نمونه‌ای از این شواهد تاریخی، می‌توانیم به چهره‌ای به نام «کینیا دالگورکی» اشاره کنیم. این شاهزاده روسی که در زمان قاجاریه در ایران زندگی می‌کرد، از طرف دولت پادشاهی تزاری مأموریت داشت تا دست به ساختن فرقه‌های مذهبی بزند و بدین وسیله بین مردم اختلاف بیفکند و از قدرت و صولت اسلام و روحانیت در میان مردم بکاهد. او پس از ورود به ایران به ظاهر مسلمان شد و در سلک طلبگی در آمد و به تحصیل علوم دینی پرداخت. وی سال‌ها در حوزه‌های علمیه ایران و پس از آن در عراق، در درس‌های بزرگان و علمای متعددی شرکت کرد و در علوم دینی به مراتب و درجات بالایی دست یافت. از جمله اساتیدی که «دالگورکی» در درس وی شرکت می‌کرد، سید کاظم رشتی بود. در همین درس بود که او مهره مناسبی را برای اهداف خویش پیدا کرد و با او طرح دوستی ریخت و بسیار گرم گرفت و روابط بسیار نزدیکی برقرار کرد. این فرد یکی از شاگردان سید کاظم رشتی به نام «سید علی محمد شیرازی» بود که بعدها به «سید علی محمد باب» شهرت یافت. «دالگورکی» او را مهره بسیار مناسبی برای مقاصد خود تشخیص داد و بیش از همه خود را به او نزدیک کرد. سید علی محمد اهل قلیان بود و او از این فرصت استفاده می‌کرد و گاهی بر آتش قلیان مقداری حشیش می‌گذاشت و در نتیجه حالت نشنگی به وی دست می‌داد. «دالگورکی» در عالم نشنگی مطالبی را به سید القا می‌کرد. کم‌کم به سید علی محمد گفت که شما نماینده امام زمان علیه‌السلام هستید و من به شما و مقام بسیار و الایقان واقفم و ایمان دارم! در اثر این القانات و تحت تأثیر مواد مخدر، آهسته آهسته خود سید علی محمد نیز، این مطلب باورش آمد و در همان عوالم نشنگی و حالت نیمه مستی حرف‌هایی زد و ادعاهایی مطرح کرد و سرانجام کارها و داستان او به پایه گذاری فرقه «بابیت» و «بهائیت» منجر شد.

اکنون نزدیک دو قرن از تأسیس این دین سراپا جعلی و باطل می‌گذرد و تاکنون هزاران نفر به دام این آیین ساختگی افتاده‌اند.

نظیر همین مسأله، تأسیس فرقه «اسماعیلیه» و «قادیانی»‌ها و ده‌ها مذهب و فرقه جعلی دیگر در هندوستان است که مؤسسان آن‌ها افرادی فریب خورده و آلت دست استعمار، بخصوص استعمار پیر انگلیس بوده‌اند. بسیاری از مصیبت‌های اسلام و مسلمانان در سراسر دنیا به ویژه در فرقه‌سازی و تحریف مبانی مذهب به نقشه‌ها و توطئه‌های روباه پیر استعمار انگلیس مربوط می‌شود.

امروزه محل زندگی بسیاری از رؤسای این فرقه‌ها و مذاهب ساختگی در کشورهای اروپایی و امریکا است و زندگی‌هایی بسیار مجلل و مرفه و کاخ‌های آن چنانی دارند. پیروان و مریدها از اقصی نقاط دنیا اموالی را جمع می‌کنند و با کمال افتخار و با هزار زحمت برای آنان می‌فرستند. به عنوان نمونه، پیروان فرقه «آقاخان» (از فرقه‌های اسماعیلی هندوستان) هر ساله هم‌وزن رئیسشان یکی از جواهرات را به پیشگاه او تقدیم می‌دارند! گاهی طلا و گاهی جواهرات دیگر؛ در یکی از سال‌ها هم‌وزن «آقاخان» الماس‌های گران قیمتی را در برابر او گذاشتند.

یکی از اهداف مهم و کلی در این مسأله، ایجاد «اختلاف و تفرقه» است. برای استعمارگران، ایجاد اختلاف در بین مسلمانان، هر چند در حد اختلاف دو شهر، دو قبیله و دو طایفه، همیشه یکی از اهداف مهم و اساسی بوده است. برای نمونه، یکی از اختلافاتی که سابقاً در ایران بدون هیچ مایه و زحمتی درست کرده بودند و تقریباً در همه شهرها و مناطق ایران وجود داشته است، دعوی «حیدری» و «نعمتی» بوده است. استعمارگران به وسیله عمال خود در مناطق و شهرها مردم را به دو دسته «حیدری» و «نعمتی» تقسیم کرده بودند. این اختراع آن‌ها به ویژه در روز عاشورا ظهور پیدا می‌کرد و ثمر می‌داد. دسته نعمتی‌ها یک شعار داشتند و دسته حیدری‌ها شعاری دیگر. برای این که کدام دسته زودتر وارد امامزاده یا تکیه بزرگ شهر بشود دعوا بالا می‌گرفت و چوب‌ها را می‌کشیدند و به جان هم می‌افتادند، چند نفر کشته می‌شدند و خون‌ها ریخته می‌شد که دسته حیدری‌ها جلوتر وارد شود یا دسته نعمتی‌ها! این اختلاف در طول

سال هم خود را نشان می‌داد و حیدری‌ها و نعمتی‌ها بر سر هر مسأله اجتماعی رو در روی هم می‌ایستادند. در این میان حتی یک نفر هم نمی‌دانست که اصلاً «نعمتی» و «حیدری» یعنی چه و از کجا آمده و این دعوا بر سر چیست!

در این میان یکی از بهترین اختلاف‌ها در جهت مقاصد شوم استعمارگران، اختلاف‌های مذهبی است که نمونه بارز آن، اختلاف شیعه و سنی است. بهره برداری‌هایی که دشمنان از دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی کرده و می‌کنند، از حد و اندازه بیرون است.

بنابراین یکی از اهداف مهم استعمارگران از ایجاد و تقویت فرقه‌ها و مسالک و مذاهب گوناگون، روشن کردن آتش اختلاف و تفرقه و رو در رو قرار دادن مردم است. این مسأله در واقع همان سیاست معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» است و شیاطین و قدرت‌های استعماری در ایجاد این اختلاف‌ها به دنبال تأمین هر چه بیش تر منافع خودشان هستند.

انگیزه دومی که استعمارگران از دین سازی و ترویج مذاهب و فرقه‌های جعلی دنبال می‌کردند، مقابله با مارکسیسم بود. می‌دانیم که تا اوایل دهه نود میلادی و طی تقریباً هفتاد سال، دنیا شاهد رویارویی دو ابرقدرت بزرگ شرق و غرب و اردوگاه مارکسیسم و کمونیسم از یک سو و کاپیتالیسم و سرمایه‌داری از سوی دیگر بود. دولت‌های غربی و در رأس آن‌ها امریکا که عمدتاً در اردوگاه کاپیتالیسم قرار می‌گرفتند، دشمن شماره یک خود را مارکسیسم می‌دیدند و با تمام توان به مقابله با آن برخاسته بودند. مارکسیسم شعار «دین افیون توده‌ها» را سر می‌داد و به شدت با هر نوع دین و مذهب مخالف بود. از این رو ترویج بی‌دینی و نفی مذهب، در نهایت به نفع مارکسیسم و به ضرر امریکا و اردوگاه سرمایه‌داری بود و به عکس، روی آوردن جوامع به دین، مانعی محکم در راه نفوذ و گسترش مارکسیسم محسوب می‌شد. به همین دلیل دولت‌های غربی و در رأس آن‌ها امریکا و انگلیس، برای حفظ منافع خود و برای آن‌که سدی در برابر نفوذ و گسترش قدرت اتحاد جماهیر شوروی سابق و اردوگاه کمونیسم ایجاد کنند، به تبلیغ و ترویج ادیان مختلف دامن می‌زدند. برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم کافی بود که نام دین در میان باشد و نوع دین چندان



اهمیتی نداشت. البته سعی بر این بود - و مراقب بودند - که دینی باشد که ضرری برای امریکا نداشته باشد، همان چیزی که حضرت امام خمینی (ره) از آن به «اسلام امریکایی» تعبیر می‌کردند و نمونه بارز آن را می‌توان اسلام سازشکار در برخی کشورهای عربی دانست.

بر این اساس، تأسیس و اختراع مذاهب و فرقه‌های دینی مختلف در واقع ابزاری برای مقابله با ابرقدرت شوروی و کمونیسم محسوب می‌شد و عامل دومی بود که باعث می‌گردید دولت‌های استعماری غربی به این کار دامن بزنند.

در این میان، هدف سومی نیز برای دین سازی و جعل فرقه‌ها و مذاهب جدید وجود دارد که پیدایش بیداری اسلامی در دهه‌های اخیر، و به ویژه انقلاب اسلامی ایران، عامل آن بوده است. پیدایش انقلاب اسلامی ایران و برخی دیگر از حرکت‌های دهه‌های اخیر در جهان اسلام، امریکا و دولت‌های غربی را متوجه این نکته ساخت که اسلام می‌تواند تهدیدی بسیار جدی و به مراتب خطرناک‌تر از کمونیسم برای آن‌ها باشد. از این رو جامعه شناسان و سایر دانشمندان و نظریه‌پردازان خود را بسیج کردند تا راه چاره‌ای برای این مسأله پیدا کنند.

این ملاحظه را از یاد نبریم که نفی دین و مبارزه با اصل اسلام، از آن‌جا که زمینه را برای پیشرفت و نفوذ کمونیسم مهیا می‌کرد، راه‌کاری نبود که دولت‌های غربی و امریکا بخواهند و بتوانند آن را انتخاب کنند. از این رو باید راهی را انتخاب می‌کردند که در آن، اسم اسلام محفوظ بماند اما اسلامی باشد که خطر بیداری ملت‌ها و ایجاد حرکت‌هایی نظیر انقلاب اسلامی ایران را به همراه نداشته باشد. به این ترتیب، هم مسأله بازدارندگی اسلام در مقابل نفوذ و گسترش کمونیسم حفظ می‌شد و هم تهدید بودن آن برای اردوگاه غرب و کاپیتالیسم منتفی می‌گشت.

چاره‌ای که بدین منظور اندیشیده شد این بود که حس عرفانی و دینی مردم را به صورت بدلی و به وسیله اسلامی دست‌کاری شده، تخلیه نمایند؛ اسلامی که فرد تمام حواسش به خدا و ارتباط فردی‌اش با او باشد و هیچ رنگ سیاسی و وارد شدن به مسایل اجتماعی نداشته باشند. بهترین راه برای این کار، ترویج گرایش‌های صوفیانه بود؛ گرایش‌هایی که به افراد تلقین می‌کرد که شما باید به فکر تکامل معنوی خودتان باشید، ذهنتان را به امور دنیایی مشغول نکنید و کاری به مسایل سیاسی نداشته باشید و اگر هم احیاناً پیشرفت کارتان در گرو سازش با قدرت‌ها و دولت‌ها و صاحبان زر و زور بود این کار را انجام دهید!

در این باره اگر مسایل و جریانات نیم قرن اخیر ایران - به ویژه از سال ۴۲ به بعد - را بررسی

کنیم، می‌بینیم که اکثریت - اگر نگوئیم همه - مشایخ متصوفه روابط خوبی با دربار و درباریان داشته‌اند. طی این مدت بسیاری از کسانی که به مقامات عالی رسیدند، از نخست وزیر گرفته تا وزرا و نمایندگان مجلس و سایر مناصب مهم و کلیدی، از طرفداران فرقه‌های مختلف متصوفه بوده‌اند. از سال ۴۲ به بعد، رژیم گذشته به ترویج تصوف و بناکردن خانقاه‌های با شکوه و احیای فرقه‌ها و مذاهب باطل و تشکیلات متعدد فراماسونری اقدام نمود و کمک‌های مالی فراوانی در اختیار آن‌ها قرار داد. نمونه‌های متعددی از این قبیل وجود دارد که در تاریخ ثبت و ضبط و اسناد عینی و خدشه‌ناپذیر آن در دست است. دکتر منوچهر اقبال (نخست‌وزیر رژیم پهلوی) یکی از این نمونه‌ها است که به یکی از فرقه‌های معروف متصوفه وابسته بود. در زمان او خانقاه‌های مجللی در ایران ساخته شد و تبلیغات گسترده‌ای برای ترویج مشرب صوفی‌گری صورت گرفت. در این دوره، کتاب‌های متعددی از صوفیه پیاپی چاپ و منتشر شد. پس از انقلاب، برخی از این قبیل کتاب‌ها، با چاپ و کاغذ عالی در خارج از کشور چاپ و به داخل قاچاق و توزیع می‌شود. هم اکنون بسیاری از کتاب‌های تبلیغی صوفیه چاپ فرانسه، آلمان، امریکا و برخی از دیگر کشورهای اروپایی است.

در هر صورت، هدف مهم دشمن از ترویج و اشاعه تصوف در دو سه دهه اخیر - یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران - این است که گرایش‌های دینی و عرفانی مردم را از مسیر صحیح اسلامی منحرف کند. دلیل اتخاذ این سیاست نیز این بود که اولاً تجربه نشان داده بود که تلاش برای ریشه‌کن کردن و کشتن گرایش‌های دینی و عرفانی راه به جایی نمی‌برد و ثانیاً، بر فرض امکان آن، چون در نهایت به نفع اردوگاه کمونیسم تمام می‌شد، انجام آن به صلاح امریکا و دولت‌های غربی نبود. از این رو بین اسلام تحول آفرین و حرکت بخش و نفی کلی اسلام و گرایش‌های عرفانی، راه سومی را مبنی بر ترویج دین‌ها و عرفان‌های انحرافی انتخاب کردند. این مسیر انحرافی می‌بایست مسیری باشد که حرکت اجتماعی و هوشیاری و آگاهی سیاسی در آن وجود نداشته باشد. در چنین عرفان و دینی شما اگر طالب خدا هستید، می‌توانید در خانه‌ای، خانقاهی و محفلی جمع شوید و تا صبح «هو» بکشید تا آن‌جا که از نفس بیفتید و مدهوش گردید! اما صبح که بیدار شدید و از خانه بیرون آمدید (نماز خوانده یا نخوانده هم چندان مهم نیست!) کاری نداشته باشید که در مملکت چه می‌گذرد و امریکا چه می‌کند و فلان روحانی چه گفته است.

در این دین و عرفان بدلی، جماعت روحانی، افرادی سطحی و قشری معرفی می‌شوند که بویی از عرفان و مسایل عرفانی که روح دین است نبرده‌اند و فقط به مشتی واجب و مستحب و احکامی که قشر و پوسته دین هستند مشغولند و دل خوش کرده‌اند! دعوی این جماعت با شاه و حکومت و وارد شدن آنان در مسایل سیاسی نیز مصداق بارز مشغول شدن به دنیا و امور دنیایی و غافل گشتن از خدا و یاد او است! عارف بالله و واصل به حق، کسی است که دست بیعت با قطب و شیخ فرقه داده و روی دل از سیاست و سیاست‌بازان و جماعت روحانی برتافته و یکسره در کار «یا هو» و حلقه ذکر در آمده است!

بدین ترتیب یکی دیگر از ارکان مهم این عرفان بدلی، علاوه بر جدایی مردم و افراد از سیاست و مسایل اجتماعی، فاصله انداختن بین مردم و روحانیت است؛ چرا که روحانیت با هدایت‌ها و روشن‌گری‌های خود می‌تواند برای قدرت‌های استعماری و منافع آنان بسیار خطرناک باشد.

به هر صورت، در پیمودن مسیر عرفان باید بسیار محتاط و هوشیار بود، چرا که دام‌های بسیاری در این راه گسترده شده و خطر انحراف به شدت رهرو و سالک را تهدید می‌کند. امروزه استعمارگران «تصوف» را در واقع به انگیزه مبارزه با اسلام حقیقی علم کرده‌اند و به نام اسلام و عرفان درصدد برکنند ریشه اسلام و عرفان حقیقی‌اند. متأسفانه باید اعتراف کنیم که عده‌ای افراد ساده‌لوح نیز فریب این دغل‌بازان را خورده و در دام این عرفان‌ها و اسلام‌های جعلی و انحرافی گرفتار شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خداوند در این باره می‌فرماید: إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، (حجر، ۹): بی‌تردید ما خود این قرآن را فرود آوردیم و قطعاً نگاهبان آن خواهیم بود.
۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۶، باب ۵۱، روایت ۴.
۳. نساء، ۵۹. «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید».
۴. ر.ک: بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۲۵، باب ۴، روایت ۱۷۵.
۵. نهج‌البلاغه، خطبه ۵۰.
۶. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۱، باب ۱۲۸، روایت ۷.
۷. قمر، ۵۵. «در قراقرگ صدق و راستی، نزد پادشاهی توانایند».

